

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

الحمد لله والمنة

که این کتاب جواب در زبان فارسی افغانی لسانی سنی

۱۳۰۰

مَعْرِفَةُ الْافغانِ

حسب رایش

ملا جان محمد و ملا اسم الله

تاجران کتب شهر قندهار

در اسلامیه سیدین کبیرین کتب طبع شد

Ketabton.com

با این نام مولودی عبد الرزاق شیدیه بنیجر

دوه و م باب په بیان کښی نعت د سید سلین د

په دغه رسول مقبولی په دغه رسول مقبولی رحمة للعالمین دے ورعت عالیان است په تحقیق خیر البشر دی په یقین بهترین بشر است محمد خیر الانام و محمد بهترین مخلوقات بود خیر خواه دهر امت دے خیر خواه هر امت است او چه مشفق تر و مهربان دی که مشفق از مادر و پدر است خود د پیر روی پیدا ده هم بروی این پیدا شده است آخر ختم المسالین و آخر ختم مسالین بود	بیاد و دد پر رسولی بازدرو بر رسول باشد چه شفیع المذنبین دے که شفیع گناه گاران است دهمه عالم سرور دی مرهم عالم را و در است و قاب قوسین چه می مقام قاب قوسین مقام او بود عام دده هم شفاعت د عام است شفاعت او حضرت هسی شهبازی حضرت یحیی شهبازی است پیش و پس چه دنیاده پیش و پس هر که دنیا است ترا دم هم اولین و از آدم هم پیش بود
---	---

دریم باب په بیان کښی ذکر د احمد ابو

وهر چا و ته معلوم دی و به هر کس معلوم اند	کمال کتاب د دین مجوم همه اصحاب ستارگان دین اند
--	---



بسم الله الرحمن الرحيم

راشه تل د حق ثنا کره په ثنا کره گو یا کره دا ثنا په زمره کښی خال که په سا په می خنک بال که په دوه کونه به مقبول شی در دو جهان مقبول شو شی له محنت به خان خلاص از سختی جان را را کنی دهمه ظلمت علاج دے همه تاریکها را علاج است ز به خالی مکره له فکره دل را خالی کن از فکر عاقبت هم نابود دے عاقبت همه نابود است	راشه تل د حق ثنا کره په ثنا کره گو یا کره دا ثنا په زمره کښی خال که په سا په می خنک بال که په دوه کونه به مقبول شی در دو جهان مقبول شو شی له محنت به خان خلاص از سختی جان را را کنی دهمه ظلمت علاج دے همه تاریکها را علاج است ز به خالی مکره له فکره دل را خالی کن از فکر عاقبت هم نابود دے عاقبت همه نابود است
--	--

که شوک شی دحق په لودی
 اگر کسی به طاعت حق برود
 چو می نه چه غلط دوی شی
 جائی نباشد که اینها غلط شوند
 دحضرت هسی یاران دی
 یاران حضرت چنین اند
 دس رسول په تبع نبائی
 به تبع رسول می شاید
 اول یار دده صدیق وو
 اول یار او صدیق بود
 له هرچه شخه ساکت وو
 از همه چیز ساکت یعنی خاموش بود
 دوه وم یار دده عم وو
 دوم یار ایشان عمر بود
 هم دحق باطل فارق وو
 هم فارق حق و باطل بود
 دسیم یار دده عثمان وو
 سوم یار ایشان عثمان بود
 ترحد زیات وو دده علم
 علم او از حد زیاده بود
 خار میاری علی وو
 چهارم یار ایشان علی بود

پردی ستو بود لار گوری
 برین ستار با که اصحابانده به بیند
 پیچ و تاب لکه موی شی
 پیچ و تاب مانند موی شوند
 چه دده ددین پاسبان
 که پاسبانان دین اند
 چه هر شوک در و دیر والی
 که هر کس بر ایشان درود بخواند
 چه کامل دده تصدیق وو
 که تصدیق ایشان کامل بود
 خویر دین باند ثابت وو
 و بر دین ثابت بود
 جوهر و شبان عدل وو
 که روشن آفتاب عدل بود
 پد می فرق کنس موافق وو
 و درین فرق موافق بود
 دحیاد سخا کان وو
 که کان حیا و سخا بود
 خوی خاصه وو دده حلم
 و حلم خاصه سیرت او بود
 چه همت دیر عالی وو
 که همت ایشان عالی بود

شجاعت می بید ریغ وو
 شجاعت ایشان می ریغ بود
 ددوی ملج می تصویر کره
 روح ایشان تصویر کردم
 که ددوی دروی د پاره
 که بروی ایشان
 پیر محمد دیر کناه کارد
 پیر محمد بسیار گنهار است
 معفرت لخدایه عواری
 معفرت از خدا می خواهد

دکافر دکردن تیغ وو
 بران گردن کافر تیغ بود
 بقلم می لب تحریر کره
 به قلم اندک تحریر کردم
 ماهم و نه نجس غفارا
 ما هم به نجس از غفار
 له غفارا امید وار د
 از غفار امیدوار است
 کیه موی بیاب و یاری
 اگر یابد باز خوش گردد

خلو و بادی بیابان ملک دشاراد سلیمان چه
 باب چهارم است در روح شهادت
 نعمت می ره سرفراز شوم
 نعمت او سرفراز شدم
 ممتاز شوم مقدر می تر موافق می
 ممتاز شدم موافق من از ایشان مقدر است
 پر ما واجب دی
 بر من واجب است

پس له حمد له دسوده
 پس از حمد درود
 شاه سلیمان حکم شو
 شاه سلیمان از قضا حکم بود
 سوه دشااه ملج مقصود
 شد روح شاه مقصود من
 کل عالم پر منور شو
 همه عالم برو روشن شد

پر عالم فیض وجود شاه
 بر عالم یقین از سخا شد
 دشاه تخت سلیمانی دی
 تخت شاه سلیمانی است
 دحضرت دین می محکم کرد
 دین حضرت را محکم کرد
 زیب زینت دی شاه علم
 شاه زیب زینت علم است
 پر میبدان دجنگ هم شیر
 در میدان جنگ هم شیر است
 صاعقه دده دقهر
 صاعقه دده دقهر
 دیر محکم می تحت و تخت
 تخت و تخت او بسیار مضبوط است
 لذت عمر می پر تر میخ کرد
 لذت عمر برودتخ گردانید
 سرکش خصمی مقهور شه
 سرکش دشمنش مغلوب شد
 پستان و ربانند شاد شو
 افغانان باو شاد شدند و
 قند هار چه در هکت زندان
 قند مار که هر زندان بود

د نعمت شکره مقصود شاه
 شکر نعمت مقصود شد
 عجب لطیف بر دانی دی
 عجب لطیف خداست
 پلاد و سران می جمل کم کرد
 در دوران خود جهان کم کرد
 سیال ی نشسته خوک چلم
 برابر او در علم بچکس نیست
 داعی ایه حق شمشیر دے
 در حق دشمن شمشیر است
 و لانه وی دشمن نه
 دیران میکند شهر دشمن را
 پر دشمن می آرام تخت دے
 بر دشمن آرام خط است
 فراخ جهان می باند سیل کرد
 کشاد جهان بر چون سیل کرد
 په قلعه دغم محصور شه
 دور قلعه غم بند شد
 له همه غمه آزاد شوه
 از هر غم آزاد شدند
 بیانندان ورنه حیران و
 باز زندان باو حیران بود

په دی جنت نذیر سو
 درین وقت جنت نذیر شد
 نن سبب دهر دولت دی
 امروز سبب هر دولت است
 که به نخت در روزگار وی
 اگر نخت روزگار باشد
 شاه زاده د علم کان می
 شهزاده کان علم است
 د دولت می زه دعا کرم
 از دولتش دعا میکنم
 خواصکان د بقا وینه
 خواصکان بقا باشد
 چه عالم باند روشن دی
 که عالم برین روشن است
 پیر محل غریب نا توان دے
 پیر محل غریب ناتوان است
 که هر خوملح تحریر کرد
 اگر هر چند تحریر کند
 شاهزاده مدح ده دے
 مدح شهزاده بسیار است
 هم د مصر د لیل پر سو
 هم از مصر دل پذیر شد
 سر چشمه دهر نعمت دی
 سر چشمه هر نعمت است
 دده عمر دی بی شمار وی
 عمر او بسیار باشد دی
 نن رونق ددرست جهان
 امروز رونق تمام جهان است
 د نخت خواست تلخ خدا
 سوال نختش بیشتر از خدا میکنم
 دا افتاب دی رک لوبینه
 این آفتاب خدا نگاه دارد
 تمام ملک پدیده گلشن دی
 تمام ملک برود گلشن است
 سراسره کل نقصان دے
 سراسر همه نقصان است
 په بیان کتب به تقصیر
 در بیان تقصیر کند
 تر حساب تر شمار که تیره
 از اندازه حساب زیاده است

پنجم باب بیابان کنیز هخوالفاطیو بادشاهان
 او حاکمان و هسی نهر اهل دیوان ^{بسیار استعمال میکنند} ^{دربار} ^{باب} ^{هکسان} ^{و بیچین} ^{دیوان} ^{اهل دیوان} ^{بسیار استعمال میکنند}

فرمان و سرکه - فرمان واخله - فرمان مه و رکوه - فرمان
 فرمان بده - فرمان برادر - فرمان بده - فرمان
 و سرکه سو - فرمان و سرکه سوی دی - فرمان به و سرکه
 داده شد - فرمان داده شده است - فرمان خواهد داد -
 فرمان و سرکه سو - فرمان و سرکه سوی دی -
 فرمان داده شد - فرمان داده شده است -
 فرمان به و سرکه سو - فرمان به و سرکه سوی دی
 فرمان داده خواهد شد - فرمان را داد - فرمان را
 و سرکه دی - فرمان به و سرکه دی - فرمان به و سرکه
 داده است - فرمان را خواهد داد - فرمان را نداده -
 فرمان به و سرکه دی - فرمان به و سرکه دی - فرمان
 فرمان نداده است - فرمان را خواهد داد - فرمان
 دی و رکوه - فرمان دی و سرکه دی - فرمان به و رکوه
 را دادی - فرمان را داده اند - فرمان را نخواهی داد
 فرمان دی و سرکه - فرمان دی و سرکه دی - فرمان به و رکوه
 فرمان را ندادی - فرمان را نداده اند - فرمان را نخواهی داد
 فرمان می و رکوه - فرمان می و سرکه دی - فرمان به و رکوه
 فرمان را دادی - فرمان را داده اند - فرمان را نخواهی داد

فرمان می و رکوه - فرمان می و سرکه دی - فرمان به و رکوه
 فرمان را دادی - فرمان را داده اند - فرمان را نخواهی داد
 فرمان و کینه - فرمان مکینه - فرمان تمام سو - فرمان نسوم
 فرمان بنویس - فرمان بنویس فرمان تمام شد - فرمان شد تمام
 فرمان و کینه سو - فرمان کنبلی سوی دی - فرمان به و کینه می
 فرمان نوشته شد - فرمان نوشته شده است - فرمان نوشته خواهد شد
 فرمان به و کینه سو - فرمان کنبلی سوی دی - فرمان به و کینه می
 فرمان نوشته شد - فرمان نوشته شده است - فرمان نوشته خواهد شد
 فرمان به و کینه - فرمان کنبلی دی - فرمان دی و کینه
 فرمان می نویسی - فرمان نوشته اند - فرمان را نوشتی
 فرمان به و کینه - فرمان دی کنبلی - فرمان کینه و کینه
 فرمان را نخواهی نوشت - فرمان را نه نوشته ای - فرمان را نوشته ای
 فرمان می و کینه - فرمان می کنبلی دی - فرمان به و کینه
 فرمان را نوشتی - فرمان را نوشته ایم - فرمان را خواهیم نوشت
 فرمان می و کینه - فرمان می کنبلی - فرمان به و کینه
 فرمان را نه نوشتی - فرمان را نه نوشته ایم - فرمان نخواهیم نوشت
 فرمان می و کینه - فرمان می کنبلی دی - فرمان به و کینه
 فرمان را نوشتی - فرمان را نوشته است - فرمان را خواهد نوشت
 فرمان می و کینه - فرمان می کنبلی - فرمان به و کینه
 فرمان را نوشتی - فرمان را نوشته است - فرمان را خواهد نوشت
 فرمان دی و رکوه - فرمان دی و سرکه دی - فرمان به و رکوه
 فرمان را نوشتی - فرمان را نوشته است - فرمان را خواهد نوشت
 فرمان دی و رکوه - فرمان دی و سرکه دی - فرمان به و رکوه
 فرمان را نوشتی - فرمان را نوشته است - فرمان را خواهد نوشت
 فرمان دی و رکوه - فرمان دی و سرکه دی - فرمان به و رکوه
 فرمان را نوشتی - فرمان را نوشته است - فرمان را خواهد نوشت

دیوان ی وکر - دیوان ی کوی دی - دیوان به وکری -
 دیوان کرد - دیوان کرده است - دیوان خواهد کرد -
 دیوان ی نه وکر - دیوان ندی کوی - دیوان به نه وکری -
 دیوان نه کرد - دیوان نه کرده است - دیوان نخواهد کرد -
 دیوان وُسو - دیوان سو می دی - دیوان به وسی -
 دیوان شد - دیوان شده است - دیوان خواهد شد -
 دیوان نه وُسو - دیوان ندی سوی - دیوان به نه وسی -
 دیوان نشد - دیوان نشده است - دیوان نخواهد شد -
 دیوان دی وکر - دیوان دی کوی دی - دیوان به وکر -
 دیوان را کردی - دیوان را کرده ای - دیوان خواهد کردی -
 دیوان دی نه وکر - دیوان دے نه دی کوی - دیوان به نه وکر -
 دیوان را نکردی - دیوان را نکرده ای - دیوان را نخواهد کردی -
 دیوان می وکر - دیوان می کوی دی - دیوان به وکر می -
 دیوان را کردم - دیوان را کرده ایم - دیوان را خواهیم کرد -
 دیوان می نه وکر - دیوان می ندی کوی - دیوان به نه وکر می -
 دیوان را نکردم - دیوان را نکرده ایم - دیوان را نخواهیم کرد -
 محصل ولین به محصل مه لین به محصل شله لین -
 محصل را نفرست - محصل را بفرست - محصل را چرا بفرستی -
 محصل ی و لین به محصل ی لین لی دی - محصل و لین -
 محصل را فرستاد - محصل را فرستاده است - محصل را خواهد فرستاد -
 محصل نه و لین به محصل ی لین لی محصل نه و لین -
 محصل را - نفرستاد - محصل را نفرستاده است - محصل را نخواهد فرستاد -

محصل دی و لین به محصل دی لین لی دی - محصل و لین -
 محصل را فرستادی - محصل را فرستاده - محصل را خواهی فرستاد -
 محصل دی نه و لین به محصل دی لین لی - محصل به نه و لین -
 محصل را نفرستادی - محصل را نفرستاده - محصل نخواهی فرستاد -
 محصل می و لین به محصل می لین لی دی - محصل به و لین -
 محصل را فرستادم - محصل را فرستاده ایم - محصل را خواهیم فرستاد -
 محصل نه و لین به محصل می لین لی محصل نه و لین -
 محصل را نفرستادم - محصل را نفرستاده ایم - محصل نخواهیم فرستاد -
 وهل کوه - وهل مه کوه - وهی - مهی وهی - وهل شله کوی -
 زون کن - زون کن - زون ویرا - زون ویرا - زون چرا میکنی -
 وهی وهی - وهی ی دی - وهی بیه وهی - بیه وهی - بیه وهی -
 زودش - زده است - خواهد زد - زودش - زوده است -
 نه بیه وهی - وهی وهی - وهی ی دی - وهی بیه وهی - وهی وهی -
 نخواهد زد - زودی - زوده ای - خواهد زد -
 وهی وهی - وهی ی دی - وهی بیه وهی - وهی وهی -
 زوم - زوده ام - خواهیم زد - زودم -
 نه دی وهی - نه بیه وهی - نه وهی - نه وهی -
 زوده ایم - نخواهیم زد - بستم کن - بستم کن -
 وهی تری - مه یه تری - شله یه تری - پر شله یه تری -
 بستم کن - بستم کن - بستم کن - بستم کن -
 وهی تری - تری ی دی - وهی بیه تری - نه یه تری -
 بستم کن - بستم کن - نخواهیم بستم - بستم -

نه دی تری - نه بیه و ته تری - وه دی تاره - تری دی دی -
 نه بیه تری - نه دی وه تاره - نه دی دی تری - نه بیه و ته تری -
 خواهی بست - نه بیه - نه بیه - خواهی بست -
 وه می تاره - تری می دی - وه بیه ترم - نه می و تاره -
 بستم - بستم ایلم - خواهی بست - نه بیه -
 نه می دی تری - نه بیه و ته ترم - نه بیه پیغاره - خنجر کرم -
 نه بستم ایلم - خواهی بست - نه بگر دش - نه بگر کرم -
 فلانا عرض لوه راوله - فلانا راواله - شه پیه کاره - خیه کو -
 فلانا را عرض بیار - فلانا را بیار - چه بکارت - چه بیکنی -
 رایبه ووست - راوستلی می دی - رایبه ولی - نه پیه را ووست -
 آورد - آورده است - خواهد آورد - نه آورد -
 نه پیه دی راوستلی نه بیه را ولی - را دی ووست - راوستلی می -
 نه آورده است - نه خواهد آورد - آوردی - آورده -
 رایبه ولی - نه دی را ووست - نه دی می راوستلی - نه بیه را ولی -
 خواهی آورد - بیار دی - نه آورده - خواهی آورد -
 رای می ووست - راوستلی می دی - رایبه ولیم - نه می را ووست -
 آوردیم - آورده ایم - خواهی آورد - نه آوردیم -
 نه می دی راوستلی - نه بیه را ولیم - سلام و کره - سلام مه کره -
 نه آورده ایم - خواهی آورد - سلام بکن - سلام بکن -
 سلام شه لوه کو - سلام می و کر - سلام بیه کوی - سلام مه و کر -
 سلام چرا بیکنی - سلام را کرد - سلام را کرده است - سلام را خواهد کرد -

سلام می نه و کر - سلام می نه دی کوی - سلام بیه و کر - سلام می و کر -
 سلام را کرد - سلام را کرده است - سلام را خواهد کرد - سلام کردی -
 سلام می کوی می - سلام بیه و کر - سلام می و کر - سلام می کوی -
 سلام کرده - سلام خواهی کرد - سلام نکردی - سلام را کرده -
 سلام بیه و کر - سلام و کر - سلام می کوی می - سلام بیه و کر -
 سلام را خواهد کرد - سلام کردیم - سلام کرده ایم - سلام خواهیم کرد -
 سلام می نه و کر - سلام می کوی می - سلام بیه و کر - سلام بیه و کر -
 سلام نکردیم - سلام نکرده ایم - سلام نخواهیم کرد -
 خلعت مه و سر کوه - خلعت و سر کوه - خلعت و چانه و سر کوه -
 خلعت مه - خلعت بیه - خلعت را به که میهدی -
 خلعت واغند - خلعت مه اغند - خلعت واغست -
 خلعت پوش - خلعت پوش - خلعت با پوشید -
 خلعت می اغستی می - خلعت بیه واغند - خلعت بیه واغست -
 خلعت را - پوشیده است - خلعت را خواهد پوشید - خلعت را پوشید -
 خلعت نه می اغستی - خلعت بیه واغند - خلعت دی واغست -
 خلعت را پوشیده است - خلعت را خواهد پوشید - خلعت را پوشید -
 خلعت می اغستی می - خلعت بیه واغند - خلعت دی واغست -
 خلعت را پوشیده - خلعت را خواهی پوشید - خلعت را پوشید -
 خلعت می اغستی می - خلعت بیه واغند - خلعت می نه واغست -
 خلعت را پوشیده - خلعت را خواهد پوشید - خلعت را پوشید -
 خلعت می اغستی می - خلعت بیه واغند - خلعت می نه واغست -
 خلعت را پوشیده ایم - خلعت را خواهیم پوشید - خلعت را پوشیدیم -

خلعت می ندی اغستی - خلعت به نه واغند م -
 خدمت را بنوشیده ایم - خدمت را نخواهم بخشید
 خانان دی راسی - خانان دی ندراشی - خانان شه کارلوی
 خانان بیاید - خانان بناید - خانان چه کار دارد
 خانان راغله - خانان راغلی دی - خانان به راسی -
 خانان نه آندند - خانان نه آمده اند - خانان نخواهند آمد
 خانان نه راغله - خانان ندی راغلی - خانان به ندراشی
 خانان نه آندند - خانان نه آمده اند - خانان نخواهند آمد
 تاسی راغلاست - تاسی راغلی یاست - تاسی به راسی -
 شما آیدید - شما آمده آید - شما خواهی آمد
 تاسی نه راغلاست - تاسی نه یاست اغلی - تاسی به ندراسی
 شما نه آیدید - شما نه آمده آید - شما خواهی آمد
 مون راغلو - مون راغلی یو - مون به راسو -
 بایان آیدیم - بایان آمده ایم - بایان خواهیم آمد
 مون نه راغلو - مون نه یور اغلی - مون به ندراسو -
 بایان نه آیدیم - بایان نه آمده ایم - بایان نخواهم آمد
 راغنی - راغلی دی - راغلی - ندراغنی - ندی راغلی -
 آمد - آمده است - خواهد آمد - نه آمد - نه آمده است
 نه به راسی - راغلی - راغلی ی - راغلی - ندراغلی -
 نخواهد آمد - آید - آمده ای - خواهی آمد - نه آید
 ندی راغلی - نه به راسی - راغلم - راغلی می - راغلم
 نه آمده می - خواهی آمد - آمد - آمده ایم - نخواهم آمد

نه راغلم - نه یور راغلی - نه یور را - مواجب ورکه
 نه آمد - نه آمده ایم - نخواهم آمد - مواجب بد
 مواجب مه و ساکوه - مواجب چادی - مواجب نسته
 مواجب بد - مواجب از کیفیت - مواجب نیست
 مواجب و سرکر - مواجب و سرکری د - مواجب به ورکری
 مواجب داد - مواجب داده است - مواجب خواهد داد
 مواجب نه ورکر - مواجب ندی و سرکری - مواجب نه ورکر
 مواجب نداد - مواجب نداد است - مواجب نخواهد داد
 مواجب دی و سرکر - مواجب دی و سرکری د - مواجب به ورکر
 مواجب دادی - مواجب داده آید - مواجب نخواهی داد
 مواجب ی نه ورکر - مواجب ی ندی و سرکری - مواجب نه ورکر
 مواجب ندادی - مواجب نداد - مواجب نخواهی داد
 مواجب و کر - مواجب و کرکری د - مواجب به ورکر
 مواجب دادم - مواجب داده ایم - مواجب نخواهم داد
 مواجب نه ورکر - مواجب ندی و سرکری - مواجب به ورکر
 مواجب را ندادم - مواجب داده ایم - مواجب نخواهم داد
 مواجب و کر سو - مواجب و سرکری سو دی - مواجب و کر
 مواجب داده شد - مواجب داده شده است - مواجب داده خواهد شد
 مواجب و کر سو - مواجب و کرکری سو ندی - مواجب و کرکری
 مواجب داده نشد - مواجب داده نشده است - مواجب داده نخواهد شد
 لبسکر تول که - لبسکر مه تولوه - لبسکر چالره تولو -
 تشون جمع کن - تشون جمع کن - تشون را بهر که جمع میکنی -

لیسکر در ست ندی لری لیسکر بی حساب دے لیسکر خوا سرد دے -
 قشون آراسته ندارد - قشون بی حساب است قشون خوار است
 لیسکر ی قول کر - لیسکر ی قول کر دے لیسکر به قول کر دے -
 قشون را جمع کرد قشون را جمع کرده است قشون را جمع خواهد کرد
 لیسکر ی قول نکر - لیسکر قول کر دے لیسکر به قول نکر دے -
 قشون را جمع نکرد قشون را جمع نکرده است قشون را جمع نخواهد کرد
 لیسکر دی قول کر - لیسکر دی قول کر دے لیسکر به قول کر دے -
 قشون را جمع کردی قشون را جمع کرده ام قشون را جمع خواهم کرد
 لیسکر دی قول نکر - لیسکر دی قول کر دے لیسکر به قول نکر دے -
 قشون را جمع نکردی قشون را جمع نکرده ام قشون را جمع نخواهم کرد
 لیسکر ی قول کر - لیسکر ی قول کر دے لیسکر به قول کر دے -
 قشون را جمع کردم قشون را جمع کرده ایم قشون را جمع خواهیم کرد
 لیسکر ی قول نکر - لیسکر ی قول کر دے لیسکر به قول نکر دے -
 قشون را جمع نکردم قشون را جمع نکرده ایم قشون را جمع نخواهم کرد
 نشان و نشه - نشان مد نشه - نشان دی اندی نیولی
 نشان گیر - نشان گیر - نشان را هنوز نگرفته ام
 نشان ی وه نیو - نشان ی نیولی دے - نشان به وه نشی
 نشان را گرفت - نشان را گرفته است - نشان را خواهد گرفت
 نشان ی نه وه نیو - نشان ی نه دی نیولی - نشان نه وه نشی
 نشان را نگرفت - نشان را نگرفته است - نشان نخواهد گرفت
 نشان دی وه نیو - نشان دی نیولی دے - نشان به وه نشی
 نشان را گرفت - نشان را گرفته است - نشان را خواهد گرفت

نشان دی نه ونیو - نشان دی نه دی نیولی - نشان نه وه نشی
 نشان را نگرفت - نشان را نگرفته است - نشان را نخواهد گرفت
 نشان ی وه نیو - نشان ی نیولی دے - نشان به ونش
 نشان را گرفتم - نشان را گرفته ایم - نشان خواهم گرفت
 نشان ی نه وه نیو - نشان ی نه دی نیولی - نشان نه وه نش
 نشان را نگرفتم - نشان نگرفته ایم - نشان نخواهم گرفت
 شماره - یا حساب هم پید رنگ زده کرد - وایه شماره
 شمار کن و حساب را هم بهین قسم یاد بگیر - بگو شماره را
 وه نیوه - شماره ی نیولی دے - شماره به وه نشی
 گرفت - شماره را گرفته است - شماره را خواهد گرفت
 حساب وه نیوه - حساب ی نیولی دے - حساب به وه نشی
 حساب را گرفت - حساب را گرفته است - حساب را خواهد گرفت
 هم دغه ویل سی - وه یه کنه - مه یه کنه - خوی کن -
 هم بهین قسم گفته میشود - شمار - شمار - چند میثاری
 وه ی کنل - کنلی دے دی - وه بیه کنلی - نه ی وه کنل
 شمرده است - شمرده است - بشمارد - نه شمرده
 نه یه دی کنلی - نه بیه وه کنلی - وه دی کنل
 شمرده است - نخواهد شمرده - شمرده
 کنلی دی دی - وه بیه کنل - نه دی وه کنل
 شمرده - خواهی شمرده - شمرده
 نه دی دی کنلی - نه بیه وه کنل - وه ی کنل
 شمرده - خواهی شمرده - شمرده

12

گنله دی - وه بیه گنم - نه می وه گنل -
شمرده ام - خواهم شمره - نه شمرده
نه می دی گنل - نه بیه وه گنم - بنکار و کوه -
شمرده ام - خواهم شمره - بنکارمین
بنکارمه کوه - په بنکار پس عبث عمر ضایع گیر ی -
شکارمین - نه و بنال - شکار عبث عمر ضایع نه شود
بنکار که و کوه بالک نسته - بنکار مباح دی - بنکار
شکار اگر بکنی پاک نیست - شکار مباح ست - شکار
بنه دی که کله - غم به دی لر می کوی له دل -
خوب ست گاه گاه - حم شاد دور - میکند از دل
شاه زاده صنا پینکار ووت - پینکار به ووزی -
شهرزاد - صاحب به شکار بیرون شد - به شکار بیرون خواهد شد - می
پینکار و تلی دی - پینکار وه نه ووت - پینکار به نه ووز
به شکار بیرون شده ست - به شکار بیرون نشد - به شکار بیرون نخواهد شد -
پینکار و تلی ندی - پینکار وه ووت - په بنکار به ووزی -
به شکار بیرون شده ست - به شکار بیرون شدی - به شکار بیرون نخواهی شد -
پینکار و تلی ی - پینکار نه ووت - پینکار به نه ووز -
به شکار بیرون شده - به شکار بیرون نشدی - به شکار بیرون نخواهی شد -
پینکار و تلی نه ی - په بنکار وه ووت - په بنکار به ووزم -
به شکار بیرون نشده - به شکار بیرون شدم - به شکار بیرون نخواهم شد -
پینکار و تلی یم - پینکار نه ووت - په بنکار به نه ووزم -
به شکار بیرون شده ایم - به شکار بیرون نشدم - به شکار بیرون نخواهم شد -

نقصان شی - سود به وکری - زیان به وکری - خو وخت
 نقصان میشود سود نخواهی کرد زیان خواهی کرد - چند وقت
 وه درینزه - رخت به ارزان سی - سودا به وکریه -
 ایشاده شو رخت ارزان میشود سودا کرد
 سودایه کپی ده - سودا به وکری - سودا به نه وکریه -
 سودا کرده هست سودا خواهد کرد سودا نکرد
 سودای نده کپی - سودا به نه وکری - سودادی وکریه -
 سودا نکرده هست سودا نخواهد کرد سودا کردی
 سودادی کپی ده - سودا به وکری - سودادی نه وکریه -
 سودا را کرده سودا خواهی کرد سودا نکردی
 سودادی نده کپی - سودا به نه وکری - سودای وکریه -
 سودا را نکرده سودا را نخواهی کرد سودا را کردم
 سودایه کپی ده - سودا به وکرم - سودای نه وکریه -
 سودا را کرده ایم سودا را خواهیم کرد سودا را نکردم
 سودای نده کپی - سودا به نه وکرم - کبیت و سو -
 سودا را نکرده ایم سودا را نخواهیم کرد - کشت شد
 کبیت نه و سو - کبیت بنده دی - کبیت بنه ندی -
 کشت نش کشت خوبست کشت خوب نیست
 کبیت سرخی وه واهه - کبیت وکریه - کبیت مه کوه -
 کشت سرخی زد کشت بکن کشت مکن
 کبیت خواری خواری - د کبیت اوس وخت ندی
 کشت خواری بخوابد از کشت الحال وقت نیست

د کبیت وخت لا پس دی - کبیت یروکریه - کبیت دیر مه کوه -
 از کشت وقت بنور پس است - کشت بیکار بکن - کشت بسیار مکن -
 والک بدی به وه نه رسیدی - اوبه پر وچه -
 توت شما باو خواهد رسید - آب برود خشک خواهد شد -
 حاصل بدی له لاس ووزی - خواری بدی هبطه سی
 حاصل شما از دست بیرون خواهد شد - خواری شما جبط خواهد شد
 کبیت ی وکری - کبیت ی کپی دی - کبیت به وکری -
 کشت را کرد کشت کرده است کشت خواهد کرد -
 کبیت ی نه وکری - کبیت ی نده کپی - کبیت به نه وکری
 کشت را نکرد کشت را نکرده هست کشت را نخواهد کرد -
 کبیت دی وکری - کبیت دی کپی دی - کبیت به وکری -
 کشت کردی کشت کرده کشت خواهی کرد -
 کبیت دی نه وکری - کبیت دی ندی کپی - کبیت به نه وکری -
 کشت را نکردی کشت را نکرده کشت را نخواهی کرد -
 کبیت می وکری - کبیت می کپی دی - کبیت به وکرم -
 کشت را کردم کشت کرده ایم - کشت خواهیم کرد - وکرم
 کبیت می نه وکری - کبیت می ندی کپی - کبیت بنه نه وکری -
 کشت نکردم کشت نکرده ایم - کشت نخواهیم کرد -
 اوبه وچی کریه - اوبه مه وچوه - که اوبه وچی کپی
 آب خشک مکن آب مکن خشک اگر آب خشک کنی - کپی
 نشالی به لاس ووزی - اوبه و سر کوه چه شالی اوبه -
 شایه از دست بیرون میشود آب بده که شالی را آب کند -

اوبه وچی سو - اوبه وچی سوی دی - اوبه به وچی -
 آب خشک شد - آب خشک شده است - آب خشک خواهد شد
 اوبه وچی نشو - اوبه وچی سوی ندی - اوبه به وچی نشی
 آب خشک نشد - آب خشک نشده است - آب خشک نخواهد شد
 اوبه ی وچی کر - اوبه ی وچی کوی دی - اوبه به وچی کوی -
 آب را خشک کرد - آب را خشک کرده است - آب را خشک خواهد کرد
 اوبه ی وچی نکر - اوبه ی وچی کوی ندی - اوبه به وچی نکر -
 آب را خشک نکرد - آب را خشک نکرده است - آب را خشک نخواهد کرد
 اوبه دی وچی کر - اوبه دی وچی کوی دی - اوبه به وچی کر -
 آب را خشک کردی - آب را خشک کرده - آب را خشک نخواهی کرد
 اوبه دی وچی نکر - اوبه دی وچی کوی ندی - اوبه به وچی نکر -
 آب را خشک نکردی - آب را خشک نکرده - آب را خشک نخواهی کرد
 اوبه می وچی کر - اوبه می وچی کوی دی - اوبه می وچی کر -
 آب را خشک کردم - آب را خشک کرده ایم - آب را خشک خواهیم کرد
 اوبه می وچی نکر - اوبه می وچی کوی ندی - اوبه به وچی نکر -
 آب را خشک نکردم - آب را خشک نکرده ایم - آب را خشک نخواهیم کرد
 باغ کبینه - باغ مکبینه - باغ پوچی کوه - باغ پوچی مکوه
 باغ بنشان - باغ نشان - باغ را پوچی کن - باغ را پوچی کن
 باغ شاین سو - باغ شاین نشو - باغ بلی وه واهه
 باغ سیر شد - باغ سیر نشد - باغ ژاله زد -
 باغ انگور وکره - باغ انگور نه وکر - سر درخت باوه رزاهه -
 باغ انگور کرد - باغ انگور نکرد - سر درخت را با درخت

باغی خراب کر - باغ می خراب کوی دی - باغ به خراب کوی -
 باغ را خراب کرد - باغ را خراب کرده است - باغ را خراب خواهد کرد
 باغی خراب نکر - باغی خراب کوی ندی - باغ به خراب نکر -
 باغ را خراب نکرد - باغ را خراب نکرده است - باغ را خراب نخواهد کرد
 باغ دی خراب کر - باغ دی خراب کوی دی - باغ به خراب کر -
 باغ را خراب کردی - باغ را خراب کرده - باغ را خراب نخواهی کرد
 باغ دی خراب نکر - باغ دی خراب کوی ندی - باغ به خراب نکر -
 باغ را خراب نکردی - باغ را خراب نکرده - باغ را خراب نخواهی کرد
 باغ می خراب کر - باغ می خراب کوی دی - باغ به خراب کر -
 باغ را خراب کردم - باغ را خراب کرده ایم - باغ را خراب خواهیم کرد
 باغ می خراب نکر - باغ می خراب کوی ندی - باغ به خراب نکر -
 باغ را خراب نکردم - باغ را خراب نکرده ایم - باغ را خراب نخواهیم کرد
 لو وکره - لو مکوه - لو خواری ده - لو کله سو - لو کله سوی
 درو بکن درو بکن درو خوری است - درو شروع شد درو شروع شده است
 لو بکله سی - لو بکله سو - لو بکله سوی ندی - لو به ی کله سی -
 درو شروع خواهد شد - درو شروع شد درو شروع شده است - درو شروع خواهد شد
 لو بکله نشو - لو بکله سوی ندی - لو به ی کله نشی
 درو شروع نشد - درو شروع نشده است - درو شروع نخواهد شد
 لودی کله سو - لودی کله سودی - لو به دی کله سی -
 درو شروع شد - درو شروع شده است - درو شروع خواهد شد
 لودی کله نشو - لودی کله سوی ندی - لو به دی کله نشی
 درو شما شروع نشد - درو شما شروع نشده است - درو شما شروع خواهد شد

لومی کپ شو - لومی کپ سوی دی - لوبه می کپ سی
 دردم شروع شد - دردم شروع شده است - دردم شروع خواهد شد -
 لومی کپ نشو - لومی کپ سوی ندی - لوبه می کپ نشی
 دردم شروع نشد - دردم شروع نشده است - دردم شروع نخواهد شد -
 لوی وکری - لوی کری دی - لوبه وکری - لوی به نه وکری -
 درو کرد - درو کرده است - درو خواهد کرد - درو نکرد -
 لوی ندی کری - لوبه نه وکری - لودی نه وکری
 درو نکرد - درو نخواهد کرد - درو کردی -
 لودی کری دی - لوبه وکری - لودی نه وکری -
 درو کرد - درو خواهد کرد - درو را نکردی -
 لودی ندی کری - لوبه نه وکری - لوسه وکری -
 درو نکرد - درو نخواهی کرد - درو کردم -
 لومی کری دی - لوبه وکرم - لوسه نه وکری -
 درو کرده ایم - درو خواهیم کرد - درو نکردم -
 لومی ندی کری - لوبه نه وکرم - لوپریو وکری -
 درو نکرد - درو نخواهم کرد - درو افتاد -
 لوپریو قلمی - لوبه پریو زی - درمند و کوته -
 درو افتاده است - درو خواهیم افتاد - خرمن کوب -
 درمند و کوته - درمند ترکو مده کوب -
 خرمن کوب - خرمن را تاکی می کوبی -
 وریش پری وخته - وریش پری آخستی ده -
 از وخته سال را برداشت - از وخته سال را برداشته است

وریش پری واخلی - وریش پردی وخته -
 از وخته را خواهد برداشت - از وخته را برداشتی -
 وریش پردی آخستی ده - وریش پری واخلی -
 از وخته را برداشته - از وخته را خواهی برداشت -
 وریش پری وخته - وریش پری آخستی ده -
 از وخته را برداشتم - از وخته را برداشته ام -
 وریش پری واخلی - سبز کال پریوانی ده -
 از وخته را بر میدارم - امسال پریوانی است -
 کاختی دی رب نه را ولی - کاختی نسته خدای دی
 قحط را رب بیاورد - قحط نیست رب العالمین
 سردشاهزاده صناعی - چه سر چشمه جودی
 سر شهزاده صاحب داشته باشد که سر چشمه سخا و کرم است
 آمین - آمین - آمین - داد عامی قبول کری مبین
 استجب استجب این دعا من را قبول کند تا در مبین
 اوم باب پری بیان کنی خوراک او دشمن او را غوستان
 هفتم باب در بیان خوراک دشمنین و دشمن
 خواره و خوره - خواره و خوره - خواره و خوره -
 طعام بخور - طعام بسپار - چیز بخور
 خواره و خوره - هر رنای خواره بدی را بخور که -
 چیز کم بخور - هر قسم خود نیاید شمارا بخور خواهد کرد
 دودی به و خوره - دودی به خوری - دودی و خوری
 نان را خورد - نان را خورده است - نان را خواهد خورد -

دودی به نه و خورده - دودی به نده خورده -

نان را نخورد نان را نخورده است

دودی به نه و خوری - دودی دی و خورده -

نان را نخواهد خورد نان را خوردی

دودی دی خورلی ده - دودی به و خوری -

نان را نخورده نان را خواهی خورد

دودی دی نه و خورده - دودی دی نده خورلی -

نان را نخوردی نان را نخورده

دودی به نه و خوری - دودی می و خورده -

نان را نخواهی خورد نان را خوردم

دودی می خورلی ده - دودی به و خوردم

نان را نخورده ایم نان را خواهیم خورد

دودی می نه و خورده - دودی می نده خورلی

نان را نخوردم نان را نخورده ایم

دودی به نه و خوردم - اوبه و خنبه اوبه خنبه

نان را نخواهم خورد آب بخور آب نخورد

اوبه لکن خنبه - اوبه که دیری و خنبه نش بدی

آب کم خور آب اگر بیدار بخوری شکم شمارا اذیم

و کابی - او خوب بدی دیر که - اوبه و خنبه

یکش خواب شمارا بسیار خواهد کرد آب خورد

اوبه و خنبه دی - اوبه به و خنبه

آب خورده است آب را خواهد خورد

اوبه و خنبه - اوبه و خنبه - اوبه و خنبه - اوبه به

آب نخورد آب نخورده است آب

نه و خنبه - اوبه دی و خنبه - اوبه دی خنبه دی

خواهد خورد آب خوردی آب خورده خنبه

اوبه به و خنبه - اوبه دی نه و خنبه - اوبه دی نده

آب خواهی خورد آب را نخوردی آب را نخورده

اوبه به و خنبه - اوبه می و خنبه - اوبه می خنبه می

آب را نخواهی خورد آب را خوردم آب را نخورده ایم

اوبه به و خنبه - اوبه می و خنبه - اوبه می نده خنبه

آب را خواهیم خورد آب را نخوریم آب را نخورده ایم

اوبه به نه و خنبه - پوش و اغند - پوش و اغند

آب را نخواهیم خورد پوشاک درخت پوشاک درخت را پوش

پوش لب اغند - سادگی ده - دیر پوش لب اغند

درخت کم پوش - که سادگی است بسیار درخت پوش

اسراف دی - اسراف بددی - قبا و اغسته

که اسراف است اسراف بدست قبارا پوشیده

قبا و اغستی ده - قبا به و اغندی - قبا و اغسته

قبارا پوشیده است قبارا خواهد پوشیده قبارا پوشیده

قبا و اغستی - قبا به نه و اغندی - قبادی

قبارا پوشیده است قبارا خواهد پوشیده قبارا

واغسته - قبادی اغوستی ده - قبا به و اغند -

پوشیدی قبارا پوشیده قبارا خردی پوشیده

دَقَصَب پَر تو گ مَه کوه - دَسِیدِی قِیص و کپه -
 از قصب تپان مکن از سیدی پیرهن مکن -
 دَسِیدِی قِیص مَه کوه - و ریشم زینت دَنخودی -
 از سیدی پیرهن مکن ابریشم زینت زنان هت
 اونا ریشم و ووله - خدا یورسول ناسر واکری می
 و مر مردان را خدا ورسول ناسر واکری هت
 هم پد غه رنگ سپین زر - اوسره زر ناسر وادی -
 هم به پیرهن قسم نقره و طلا ناسر هت -
 پرهیز دی مردان مسلمانان و رخن دیر کپی -
 پرهیز مردان مسلمانان از و سبب بیا رکنه وار
 چری نه وی چه په اغوستن سره دد وی خان سزا
 جائے نباشد که به لباس اینها جان خود را بخواهد
 دَ اوسر کپی - او گتی بقدر ده یوه مثقال دسپین
 آتش کند - و انگشتی بقدر یک مثقال نقره
 که حاکم یا قاضی یا مفتی به دیاره دهر د کاغذ
 اگر حاکم یا قاضی یا مفتی از بهر مهر کاغذ
 پلاس کپی - باک می نشسته - گتی پلاس کپه -
 بدست کند - باکش نیست انگشتی را بدست کن -
 گتی پلاس مکوه - گتی شه کوی - گتی پلاس کپه
 انگشتی بدست مکن انگشتی چه میکنی - انگشتی را بدست کرد
 گتی ی پلاس کپی ده - گتی به پلاس کپی -
 انگشتی را بدست کرده ست - انگشتی را بدست خواهد کرد -

گتی دی پلاس کپه - گتی دی پلاس کپی ده -
 انگشتی را بدست کردی انگشتی را بدست کرده -
 گتی به پلاس کپی - گتی به پلاس کپه - گتی می پلاس کپی
 انگشتی را بدست خواهم کرد - انگشتی بدست کردم - انگشتی را بدست کرده ام
 گتی به پلاس کرم - گتی می پلاس کپه - گتی می پلاس کپی
 انگشتی را بدست خواهم کرد - انگشتی را بدست نکردم - انگشتی را بدست کرده ام
 گتی به پلاس نکرم - هم پد غه قیاس ی هغه نور هم زده
 انگشتی را بدست خواهم کرد - هم به پیرهن قیاس دیگر الفاظ را بدست
 اتم باب پیمان کنه هغو الفاظ وجه محل نشینان
 هشتم باب در بیان همان نقطه که محل نشینان وی
 او مالداران می دیر مستعمل وینا اوسر کار ددی
 یا مال داران اش بید مستعمل میکنند و سرکار ایشان باشد
 غوایه و تپه - غوایه مه تپه - غوایه وه پیایه غوایه مه پیا
 گاؤ مارا بسته کن - گاؤ مارا بسته کن - گاؤ مارا بچران گاؤ مارا بچران
 غوایه پرین ده - چه پخپله خیری - غوایه ده نکردی
 گاؤ مارا بگذار که خود بچرد - گاؤ مارا چاق کرد
 غوایه خاربه دی - غوایه خاربه کپه -
 گاؤ مارا چاق هت - گاؤ مارا چاق کرد
 غوایه ی خاربه کپی ده - غوایه به خاربه کپی -
 گاؤ مارا چاق کرده ست - گاؤ مارا چاق خواهد کرد
 غوایه ی خاربه نکپه - غوایه به خاربه کپی ندی
 گاؤ مارا چاق نکرد - گاؤ مارا چاق نکرده ست

غوايه به خاربه نكړې - غوايه دى خاربه كړه - غوايه دى
 گاؤ مارا چاق خوله كړد گاؤ مارا چاق كړدى گاؤ مارا
 خاربه كړى دى - غوايه به خاربه كړه - غوايه به خاربه نكړه -
 چاق كړده - گاؤ مارا چاق خوارې - گاؤ مارا چاق كړدى
 غوايه دى خاربه كړى ندى - غوايه به خاربه نكړه -
 گاؤ مارا چاق كړده - گاؤ مارا چاق كړدى
 غوايه مى خاربه كړه - غوايه مى خاربه كړى دى - غوايه
 گاؤ مارا چاق كړدم - گاؤ مارا چاق كړده ايم - گاؤ مارا
 خاربه كړم - غوايه مى خاربه نكړه - غوايه مى خاربه كړى
 چاق خواهم كړد - گاؤ مارا چاق كړدم - گاؤ مارا چاق كړده ايم -
 غوايه به خاربه نكړم - غيلې وه پيايه - غيلې مه پيايه
 گاؤ مارا چاق خواهم كړد - گوسپند پچران - گوسپند پچران
 غيلې راوړه - ليرى وړايله كړه - شوو وگوشه -
 گوسپند را بيار - بره مارا بايشان راكن - شير بدوش -
 شوو مست كړه - شوو مگوشه - شوو وگوشه پچران
 شير را ماست كن - شير بدوش - شير را بياره را بگزار
 چي وړوى خواران د نكړدى - غيلې به وگړو -
 كړه بخور د - خوار را لا غرست - گوسپند مارا دوشيد -
 غيلې به لوى دى - غيلې به ولوشى - غيلې به وگړو -
 گوسپند مارا دوشيد هت - گوسپند مارا خواه دوشيد - گوسپند مارا دوشيد
 غيلې ندى لويه - غيلې به نه ولوشى -
 گوسپند مارا دوشيد هت - گوسپند مارا خواه دوشيد -

غيلې دى وگړو - غيلې دى لويه دى غيلې به ولوشى
 گوسپند مارا دوشيد - گوسپند مارا دوشيد - گوسپند مارا خواه دوشيد
 غيلې دى نه وگړو - غيلې دى ندى لويه غيلې به نه ولوشى
 گوسپند مارا دوشيد - گوسپند مارا دوشيد - گوسپند مارا خواه دوشيد
 غيلې مى وگړو - غيلې مى لوى دى - غيلې به ولوشم -
 گوسپند مارا دوشيد - گوسپند مارا دوشيد ايم - گوسپند مارا خواه دوشيد
 غيلې مى نه وگړو - غيلې مى لوى غيلې به نه ولوشم -
 گوسپند مارا دوشيد - گوسپند مارا دوشيد ايم - گوسپند مارا خواه دوشيد
 وقت د غرمى دى غيلې راغلى دى - شپا پړسه سترگى
 وقت يروزه هت - گوسپند مارا دوشيد - چوپان برسن لبت هت
 وينشى ورسه كتوى ورواخله - لپور و مين وى كړا
 كيزه بر ديك برايش بر د - از شير دوشه پچر د -
 مزكه وايته ده غيلې پر پيايه - كه وايته نه ووهلى پيايه
 زمين حلف هت - گوسپند مارا بدوشيد - اگر حلف نبود بعد از ان بهر -
 پسولى سېنه دى تر حلق پيوړته - بوده را دى وى ماړه وگړو
 بهار اسال خوبست از حد زياته - چوپان به ايد سیر بسوزان
 شپنه و غره و ته غيلې بوزه چه مهر اشى لنبه بپروژه -
 چوپان بطرف كوه گوسپند مارا بهر - كېر پيايه از غر بهر د -
 هم به دوى خورى دماخى كلون - هم هسى نك وگړو
 ايم اينها خوله خود كېنه ماخى را - هم پچرين تم بېخو كېنه خوله را
 خرب به دوى شى لكه زياتى - شوو به دپى كړى و
 چاق آنها ميشو - از حد زياته - شير بيار خواه كړد -

کندی وه دروه ژمی دېه - کندی مه دروه اوس په نسته
 خیمه سیاه را برپاکن زمستان هت خیمه سیاه را برپاکن الی لمرانیت
 کندی می وه دروله - کندی می درولی وه - کندی می وه درولی
 خیمه سیاه را برپا کرد - خیمه سیاه را برپا کرده هت - خیمه سیاه را برپا خواهد کرد
 کندی می نه وه دروله - کندی می نده درولی کندی می نه وه درولی
 خیمه سیاه را برپا نکرد - خیمه سیاه را برپا نکرده هت - خیمه سیاه را برپا نخواهد کرد
 کندی می وه دروله - کندی می درولی - کندی می به وه در -
 خیمه سیاه را برپا کردی - خیمه سیاه را برپا کرده - خیمه سیاه را برپا خواهی کرد -
 کندی می نه وه دروله - کندی می نده درولی - کندی می نه وه دروله
 خیمه سیاه را برپا نکردی - خیمه سیاه را نکرده برپا - خیمه سیاه را برپا نخواهی کرد
 کندی می وه دروله - کندی می درولی ده - کندی می به وه دروله
 خیمه سیاه را کرده ایم برپا - خیمه سیاه را برپا کرده ایم - خیمه سیاه را برپا خواهیم کرد -
 کندی می نه وه دروله - کندی می نده درولی - کندی می نه وه دروله
 خیمه سیاه را نکردیم برپا - خیمه سیاه را نکرده ایم برپا - خیمه سیاه را نخواهیم کرد
 ولینده - مه لینده - وکوم لورته لینده - چری به واره و
 کوچ کن - کوچ کن - بکدام طرف کوچ میکنی - بجا زول میکنی -
 وه لینس - لینلی می - وه به لیندی - نه وه لینس -
 کوچ کرد - کوچ کرده هت - کوچ خواهد کرد - نکرد کوچ
 لینلی ندی - نه به ولیندی - ولینس - لینلی می -
 کوچه نکرده هت - نخواهد کوچ کرد - کوچ کردی - کوچ کرده -
 وه لیند - نه ولینس - لینلی نه می - نه به ولیندی -
 کوچ خواهی کرد - نکردی کوچ - کوچ نکرد - نخواهی کوچ کرد -

ولینم - لینلی می - وه به لیندم -
 کوچ کردم کوچ کرده ام - خواهم کوچ کرد -
 نه ولینم - لینلی نه می - نه به ولیندم -
 نکردم کوچ - کوچ نکرده ایم - نخواهم کوچ کرد -
 لرگی یا بوتهی وکړه ژمی راشی - لرگی او بوتهی مه کوچه
 خوب یا بونه - بکن - زمستان آید به خوب دلوته کن
 ژمی لالری دی - خدای زده چه شو به ژوندی می
 زمستان هنوز دور هت - خدا میداند - که تا که زنده خواهد بود
 ترا و بو پخوا شوکت کا ولی نه کاری حوص مکوه -
 از آب بیشتر کسی پائزار مانده کشت - حوص کن
 حریص محروم وی - نصیحت واخله - فایده به درگیری
 حریص محروم می باشد - نصیحت بردار - فایده خواهد داد
 لرگی می وه کړه - لرگی می کړی دی - لرگی به وکړی -
 خوب یا بیزم را کرد - بیزم را کرده است - بیزم را خواهد کرد -
 لرگی می نه وکړه - لرگی می ندی کړی - لرگی به نه وکړی
 بیزم را نکرد - بیزم را نکرده هت - بیزم را نخواهد کرد -
 لرگی دی وکړه - لرگی دی کړی دی - لرگی به وکړی
 بیزم را کردی - بیزم را کرده - بیزم را خواهی کرد -
 لرگی دی نه وکړه - لرگی دی ندی کړی - لرگی به نه وکړه
 بیزم را نکردی - بیزم را نکرده - بیزم را نخواهی کرد -
 لرگی می وکړه - لرگی می کړی دی - لرگی به وکړم
 بیزم را کردم - بیزم را کرده ایم - بیزم را خواهیم کرد -

لرگی می نه وکره - لرگی می ندی گری - لرگی به نه وکره -
 بیزم را کرم - بیزم را نکرده ایم - بیزم را نخواهم کرد -
 مینه وکره مینه مکوه - مینه به چرتنه کو - پر زبه
 منزل کن منزل کن منزل بجا تو میکنی برکنه
 مینه اوس - پیداژمی به چرتنه و لارس -
 منزل باش بین زمستان بجا دکلام طرف خواهی رفت -
 عبث سفر مه کوه - خیل خان به خواهر کوه -
 عبث سفر سخن جان خود را خوار میکنی

نه باب به بیان کنش الفاظ و چه بنکار بیان مستعمل
 به باب در بیان نشانه که بنکار بیان مستعمل میکنی

دهوسی بنکار کوه - دهر غه بنکار مه کوه - فایده نه لری
 از آهو بنکار کن از مرغ بنکار کن فایده ندارد
 هوسی ی وه ویشته - هوسی ی ویشته ده -
 آهو را زد آهو را زده است
 هوسی به وه ولی - هوسی ی نه وه ویشته - هوسی ی
 آهو را خواهد زد آهو را زده آهو را
 نده ویشته - هوسی دویشته ده - هوسی به وه ولی
 زده است - آهو را خواهد زد آهو را
 وه ویشته - هوسی دویشته ده - هوسی به وه ولی
 زدی آهو را زده آهو را خواهی زد
 هوسی دی نه وه ویشته - هوسی دی نه وه ویشته
 آهو را نزدی آهو را زده

هوسی به نه وه ولی - هوسی می وه ویشته - هوسی می
 آهو را نخواهی زد آهو را زدم آهو را
 ویشته ده - هوسی به وه ولم - هوسی می نه وه ویشته -
 زده ایم آهو را خواهیم زد آهو را نزدیم
 هوسی می نده ویشته - هوسی به نه وه ولم -
 آهو را زده ایم آهو را نخواهیم زد -
 توفک وه وله - توفک مه وله - توفک وزنه
 توفک بزنی - توفک بزنی - توفک را زنی گیر کرد
 پس له هغه توفک وه وله - خطابه کم ولی - دازنه
 به از آن توفک بزنی - خطا کم خواهد زد - این یاد گیر
 پدار و کنش هم و غواره - که داسوی پر خواصای -
 دما دتش هم بخواد اگر باروتش بر طبیعت او صاف باشد -
 توفک به بنه ولی - او که داسوی نخواه چف می ویشته
 توفک خوب خواهد زد و اگر باروت او از طبیعتش چف باشد زدن
 نه وکه - دتوفک وزنه ی وه بنوه - وزنه ی نیولی ده -
 خواهد کرد توفک را دزن گرفت دزنه اش گرفته است
 وزنه به وه نشی - وزنه ی نه وه بنوه - وزنه ی نیولی ده
 دزن را خواهد گرفت دزن را گرفت دزن را نه
 نیولی - وزنه به نه ونشی - وزنه دی و نیوه
 گرفته است دزن را خواهد گرفت - دزن را گرفت
 وزنه دی نیولی ده - وزنه به وه نشی
 دزن را گرفته دزن را خواهد گرفت -

رنجک بی اور واخلی - رنجک دی اور واخلست -
 رنجکش آتش نخواهد برداشت رنجک تو آتش برداشت
 رنجک دی اور واخلستی دی - رنجک بدی اور واخل
 رنجک آتش برداشتست رنجک خواهد آتش برداشت
 رنجک دی اور واخلست - رنجک دی اور ندی
 رنجک آتش برداشتست - رنجک آتش
 اخلستی - رنجک بدی اور واخلی - رنجک می
 برداشتست رنجک آتش نخواهد برداشت رنجک من
 اور واخلست - رنجک می اور واخلستی دے
 آتش برداشت رنجک من آتش برداشتست
 رنجک به می اور واخلی - رنجک می اور واخلست
 رنجک من آتش خواهد برداشت رنجک من آتش برداشت
 رنجک می اور ندی اخلستی - رنجک به می اور واخلی
 رنجک من آتش برداشتست - رنجک من آتش خواهد برداشت

رباعی

زہیم کفتره اجل شہین ددہ لویری می زرگی شہین دے
 من کبوترم اجل شہین است از ترس دے دلم پر کین است
 کہ داند اخل صورت می ریزد صیاد نیولی راتہ مکین دے
 اگر داند بردارم صورت من بیلزہ صیاد گرفته ست بہر کین را

رباعی

وزند دی نہ وہ بیوہ - وزند دی نہ دہ نیولی - وزند نہ وہ نش
 وزند را نگرفت - وزند را نگرفتہ - وزند را نخواہ گرفت
 وزندی وہ بیوہ - وزندی نیولی دہ - وزند بہ وہ نش
 وزند را گرفت - وزند را گرفتہ ایم - وزند را خواہم گرفت
 وزندی وہ بیوہ - وزندی نہ دہ نیولی - وزند نہ وہ نش
 وزند را نگرفت - وزند نگرفتہ ایم - وزند خواہم گرفت
 دغہ بیکار آسان دی - اود سکی بیکار گران دی -
 بیکار کوہ آسان است - دوز زمین ہوار بیکار گران است
 ہوسی پر راوار وہ - چہ زہ ورنہ پت سم کند دی
 آہو را برین بگردان کہ من بایشان بہم شویم - شاید کہ بریم
 کفتری اوزر کی اوہیلی - ہمہ سکی آر ول غواری
 کبوتر دیکہ در غابی ہم ہمچنین گردانیدن بخوابد
 کہ شوکی در واری او تہ در بند ورنہ وہ نش
 اگر کسی بر شا بگرداند و شا در بند بایشان بگیری
 خوانا خواہ بی پسکمو وہ ول - پدایہ شرطکہ رنجک
 خوانا خواہ پسیم یا خودی زد بین شرط اگر رنجک
 اوس واخلی - رنجک می اور واخلست - رنجک می
 آتش بردارد - رنجکش آتش برداشت رنجکش
 اوس اخلستی دی - رنجک بہ دے اوس واخلی
 آتش برداشتست رنجکش آتش خواهد برداشت ندی
 رنجک می اور واخلست - رنجک می اور واخلستی
 رنجکش آتش برداشت رنجکش آتش برداشتست

جوس نازک چه پاخه لیبرده وطن دی بلخی دامقام پریده
 جوس خراو کرد که بر خیز کوچ کن وطن شما دیگر هست این بگذر
 یاران دی کوچ که خافه وینس رهن و لاری پرمیاع رینه
 یاران شما کوچ میکنه خافل میبارد رهن که عبارت از شیطان است ایستادست
 بر شمع لزه کن
 رباعی

اویسی می شاختی که جگر خون اورمی لکیزی دزیه په خون
 اشک من بیچکه ز جگر خون آتش در میگیرد بخانه دلم
 عیش ددینا به پیرمحل شو که چه خاورد و که کنبلی خون
 عیش دینا را پیرمحل چند خواهد کرد که خاکها بر کرد قبول خان را
 لسم باب په بیان کین لغاتو او داسما و مفر وود
 دهم باب در بیان لغات و در سهای مفرده است
 مشتمل بر شیر فصل اول فصل بیان کین داسما وود
 مشتمل بر شش فصل اول فصل در بیان اسماء آن چیزها
 چیزون چه په سما کین دی یا قریب و آسمان دی
 که در آسمان هست یا قریب آسمانست
 غو - سپویدی - پیرونی - ستوری - تنه - بریننا
 آفتاب مهتاب پیرین ستاره پایه و مرتبه برق
 سوه ووشنه - اورنج - اوره - شاختلی - زئی - واوره
 سرخ و سبز که بر آسمان ایستاده میشود نیمه - بر قطره و یا چکه آب - تراله - برف
 باد باران - وو - کرش - تندره - تکه - ساره - غازه
 باد باران باد گرد و غبار - صاعقه آسمان نیز صاعقه ست ساراگی

خا بهت - غومه - نماز پشین - مابینام - می شپ - غمر خا بهت
 بهشت نمروده نماز پشین نماز شام نیم شب مشرق و آفتاب
 قبله - سهیل - قطب - شمال - پوسرته - کنبته -
 قبله جنوب شمال شمال پائین
 دوه و م فصل بیان کین حیوانا توچه سولغا نوی
 دهم

سوی - نارینه - میده - هلت - سهری - ماندینه - عورت
 مرد مردانه مرد بچه زن زن زن زن
 جنلی - نر - بنجه - آس - اسپ - بجانر - غوی
 دختر نر ماده اسپ مادریان کره گاودر
 غوا - بخندار - اوش - اوبنه - جونگی - خرخره
 ماده گاؤ گوساله شتر اروانه شتر بچه خر ماده خر
 غیره - کچر - کچره - مییز - مایز - وری - وزه
 کوره خر قطار قطاری ماو میش قوچ بره بز می ماده
 وز - مرغومی - مرغوخیه - هوسکی - هوسکی نوکینا
 بز می نر بز غاله نر ماده اش آهوی نر ماده اش بز بوز
 کبلی - غرختی - سپره - سوی - شرمش - لیوه
 آهوبره قوچ کره میش کوی خرگوش گرگ بز زک
 کابره بل - کوب - یب - مزرری - سرکوزی - گندلیوه
 کفتار نیز کفتار غرس شیر خوک نیز خوک
 پرانا - کیدره - چخال - گورکین - خانکی
 پنگ روباه شغال گورکش سرخ شتی

خاتم فصل په بیان کښد د باقی اشیا موده

مهره زده سپین زگر - میس - کلایین - پارسه -
طلا - نقره - مس - قلعی - سیاه

چوپوش سیه خانه سیخه سیخ بخانه کتابخانه

مردوی - گراست - کینه - تلثک و رستن - کجی
 خخ نه گیم خان خان خان
 بالبت - مسله - لری - لری - بوتی - بوتی
 بالبت جاسنذ چوب چوب بوتی بوتی
 رود - واله - لبتی - قیص - پرتول - خولی
 نه جوس جوس پیچن تپان کلاه
 لکی - کیش - دو بطه - دوهر - جابی - پیری
 لک کیش چلریند بکله نیز چادر سفید جابی دستار
 بنی آدم - فریست - پیری - لاس - پینه - پینی
 ملایک جن دست پایی پانیا
 زنگون - نو - غولام - تی - کته - کتی - نوک
 زانو نان پستان سرکتن انگشت انگشت ناخن
 نوکان - غوب - پزه - خوله - خولی - غابن
 ناخنا گوش بینی دهن دهن دندان
 اوری - شوندا - شوندا - من - وروشی
 دار و نه دندان لب بها روی ابرو
 سترگی - بانرو - زئی - بارخو - غاره - جفک
 پشما شرکان نزع گردن گلو
 بزیره - بریت - وینته - بزمته - اوبه - ملا
 ریش سپل موی موی شانه شانه کر
 نش - ورون - پندی - کاسه - بهنک - کفی
 شکم ران ساق کاسه شنهک کتبی آب خردن

کوزه - کتوی - منکی - کودی - لغزی - سوده
 کوزه دنگ خردگی کوزه کلان سفال اوچان سبد
 جلت - کیره - غله - کینت - بوکری - غفم - اوشی
 جلت پنج کشت قدسه از زمین کیکار گنم جو
 پرویه بیده - دزمند - غوبل - ماش - منکی
 کاه بیه خرم چوغل نیز ماش
 بدن - غوبنت - وریشی - غوبنی - غوری
 ارزان کال بچ گوشت روغن
 کوچی - شلنپ - شود - مس - پوخته - اوری
 مسه آیدون شیر مات نیز تازه تیج
 پیروی - شک - وری - وزعونی - زره
 قیاق کف پشم مونه زو غیره دل
 یینه - سبزی - پینتورگی - توری - پینی
 جگر نف گزده سپرز قبره
 ولی - پوست - خاه - سولاغه - رسی
 شانه پوستک چاه دوچپ رسن
 وانب - کوری - کاه کینه - پلار زوی - خور
 ریمان کاه کش نیز کاه کش پیر خواهر
 ورون - اکا - اما - انا - توری - مت
 برادر عم خال جده عمه زمین ریگند
 مته - موت - مت - پت - نیکاره - شرکند
 بازو مشت سحر کوشش لیا پوشید ظاهر نیز ظاهر

Kh. Sarwan
03.04.2009

(معرفه الافغانی)

مُحَرَّرٌ وَمَعْرُوضٌ شَدِيدٌ بِجَنَابِ كَامِيَّابِ مَطَالِبِ وَ
مَقَاصِدِ مَآبِ الْمَخْدُومِ الْأَعْظَمِ مَالِكِ زَمَامِ حُكْمِ
الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ الْمُخَصَّصُ بِالنَّفْسِ لِقَدْ سَيَّئَ
الْمَكْرَمُ بِالرِّيَاسَةِ الْإِنْسِيَّةِ دَسْتُورُ الْأَعَاظِمِ وَزَرَاءِ
عَالِيَّانِ عَيْنُ أَعْيَانِ الْأَمَارَةِ وَالِدِيَّوَانِ مَتَّبِعِ
الْجُودِ وَالْإِحْسَانِ خَلِيفَةُ الرَّحْمَنِ وَوَارِثُ بَيْغَمَرِ
أَخْرِ الزَّمَانِ وَمُؤَيِّدُ مَذْهَبِ نِعْمَانِ بِالْحُجَّةِ وَالْبُرْهَانِ
إِمَامُ الْأَنْسَرِ وَالْجَبَانِ عَفِيُّ سُلْطَانِ ابْنِ سُلْطَانِ ابْنِ سُلْطَانِ
شَاهُ زَادَةِ سُلَيْمَانِ خَلَدَ اللَّهُ ظِلُّ طُولِ الزَّمَانِ
بِعَرِيقَةِ آقَاوَجِيهِ خَيْرِ خَوَاهِ دَوْلَتِ خَلَدَادِ قَوْمِ بَنِيَّ

مَدَّ ظِلَّهُ

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library